



جرون - گامبرون - بندر عباس

پیش از آنکه ممالک ساحل اقیانوس هند از راه جنوب افریقا با کشورهای مشرف بر اقیانوس اطلس ارتباط دریائی پیدا کند خط ارتباطی از خلیج فارس و بیابانهای شمال عربستان و سوریه و دریای مدیترانه بایستی بگذرد و به ساحل اقیانوس اطلس برسد. این راه آبی و خشکی توأم کوتاهتر و مرغوبتر از راه آبی دیگری بود که از خلیج عربی یا دریای سرخ میگذشت و به مصر میبوست. محصولات هند و جزایر جنوب شرقی آسیا که شامل ادویه چاشنی طعام هم میشد، توجه مردم آن سورا به استفاده از راه اول برای به دست آوردن مواد مورد نیاز خود از جنوب آسیا جلب میکرد. در نتیجه خلیج فارس و جزایر و سواحل آن که در تأمین این خط اتصال تجارتنی سهم مهمی را بر عهده داشت در تاریخ قدیم و تاهنگام عبور پرتغالیها از جنوب افریقا همواره از اهمیت و اعتبار ارتباطی فوق العاده ای برخوردار بود. جزیره ای که اکنون به نام هرموز معروف شده است با وجودیکه در گذشته همچون امروز از حیث وسعت و قابلیت عمران به مقام دو جزیره قشم و کیش نمیرسید ولی چون مانند استخوانی در گلوئی خلیج فارس قرار گرفته و بر دو ساحل شمالی و جنوبی از دهانه آن دریا مشرف بود، بعدها که موضوع حج اسلامی هم در زندگانی اجتماعی و مذهبی مردم ایران و توران یکی از عوامل افزایش رفت و آمد و ارتباط میان آسیای مرکزی با خلیج فارس و عربستان شده

بود بندر هرموز در ساحل دریا و جزیره جرون در داخل خلیج فارس همچون سیراف و کیش منظور نظر بازرگانان و مسافران قرار گرفتند. فقدان وسایل اصلی زندگی در جرون این جزیره را به حالت پایگاه دریائی برای بندر هرموز در آورده بود که در شمال شرقی ساحل و روبروی جرون از وسایل آبادانی بیشتری نصیب میبرد. در قدیمترین شاهد تاریخی یا سفرنامه خود، نه آردگ که از طرف اسکندر مأمور شده بود راه دریائی از دهانه سند تا دهانه کاردون را ببیند این جزیره را از حیث آبادانی و سهمی که در تهیه موجبات تأمین ارتباط داشت پست تر از جزیره کیش و خالی از سکنه یافت و نوشت. با مقداری تفاوت، این وضع تقریباً تا دوران هجوم مغول و سقوط خلافت بغداد امتداد داشت.

حمدا لله مستوفی نخستین مورخ جغرافیا نویسی است که در موقع ذکر جرون به انتقال پایتخت فخرالدین پادشاه هرموز از بندر هرموز به جزیره جرون در فاصله یک فرسخی بندر اشاره میکند. با تغییر پایتخت از کناره به درون دریا هرموز ساحلی از اعتبار افتاد و هرموز تازه ای که در جرون به نام آن ساخته شد چندان اعتبار یافت که نام آن بر اسم جزیره غلبه کرد و با فراموش شدن نام هرموز اصلی این هرموز فرعی جای اصل را گرفت تا آنجا که جزیره را هم هرموز خواندند.

مستوفی باعث بر تغییر محل اقامت فخرالدین را از ساحل به جزیره احتراز از دستبرد دزدان نوشته و ای توافق زمان آن با توسعه حکومت عمال مغول در جنوب ایران گواه است برای آنکه مردم هرموز جهت آنکه از آسیب مستقیم این عمال و توابع ایشان در امان باشند همان عملی را که سیصد سال پیش از آن مردم بندر سیراف در توجه به آبادانی جزیره کیش در مقابل تجاوز عمال دولت آل بویه انجام داده بودند تجدید کردند و از ساحل به جزیره رفتند.

گسترش حکومت مغول در ایران و توران و آسیای صغیر و برقراری روابط با ممالک غربی وسیله تأمین راه ارتباط تجارتنی میان شرق و غرب را فراهم آورد. افزایش مقدار داد و ستد، به هرموز جدید که در جرون برپا شده بود موقعیت ممتازی را میداد. شهر با وجودیکه از نعمت آب شیرین و سبزه و هوای خوب محروم افتاده بود، از لحاظ داد و ستد و رفت و آمد، وضع مجلل بی نظیری داشت.

شهرت هرموز جدید در شرق و غرب نظر تمجید و توصیف جهانگردان و نویسندگان و سخنوران را بدان متوجه ساخت.

عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعیدین وصف مشاهده خود را از جزیره چنین میدهد: که اهالی این جزیره لم یزرع آنچه لازمه مکنت و تجمل و عیش است برای خود فراهم آورده اند و طوری به استحکام جزیره اعتماد دارند که از حصانت آن به نظم و نثر سخنها گفته اند.

میلتون شاعر انگلیسی در منظومه معروف فردوس مفقود خود ، ثروت و تمول و جواهر و مرواریدی را که دست سخاوتمند مردم مشرق زمین به پای پادشاهان هرمز و هند نثار میکرده به یاد می آورد و به ضرب المثل معروف شرقی که زیبایی هرمز را نشان می دهد اشاره میکند «اگر دنیا حلقه انگشتری فرض شود هرموز نگین آن خواهد بود.»

در آغاز امر هرموز کهنه ساحلی در مقابل هرموز تازه جزیره وجود داشت ولی به مرور زمان آبادانی و رسم هرموز کهنه ناپدید گشت و هرموز جدید هم به طور مطلق جانشین نام بندر و جزیره جرون گردید.

باید به خاطر داشت که هرموز قدیم و میناب بندرگاه کرمان و نواحی شرقی سر زمین فارس بود و از این دو راه باخراسان و ماوراءالنهر و عراق و آذربایجان ارتباط پیدا میکرد. هرموز در حقیقت ، آخرین نقطه عقب نشینی مردم خراسان و کرمان در برابر هجوم ترك و تاتار و پیش از آن هم سکاها و هیاطله بود . وجود دریا راه فرار و پناهی پیش پای کسانی مینهاد که به وسایل سفر آبی دست رسی داشتند . همین امر سبب شد که پایتخت فرمانروای هرموز از خشکی به درون دریا در جزیره جرون برود تا از تجاوز عمال و مأمورین ترك و تاتار در امان باشد . حمدالله مستوفی نام فرمانروای فراری را فخرالدین نوشته ولی **مجدی** در ذبنة المجالس آن را **ملك شمس الدین مینو بسد** که «در سال هفتصد و پانزده از بیم خرابی ، هرموز را گذاشته و در جزیره جرون طرح شهر دیگری افکند و به انجام رسانید ... و اکنون جزیره جرون را هرموز میگویند.»

ملك فخرالدین را میتوان با **ملك معظم فخرالدین پسر جمال الدین ابراهیم طیبی** ملك اسلام تطبیق کرد که خود و فرزندانش متعهد امور خراجی سواحل و جزایر خلیج فارس از طرف حکومت مغول بودند. ایاز بنده بانوی **سیف الدین نصرت** فرزند **محمود قلهاتی** امیر هرمز بود که به سعی برادرش **رکن الدین مسعود** با همسر خود کشته شد و ایاز را به خونخواهی آنان بر رکن الدین مسعود برانگیخت و به یاری ملك اسلام هرموز را گرفت و در آنجا به نام **ملك معظم فخرالدین احمد بن ابراهیم طیبی** خطبه خواند و سکه زد. اما این فخرالدین احمد از طرف **شازان خان** برای استقرار روابط تجارتمی به چین رفت و مدتی را در آن بلد به کار داد و ستد میپرداخت، تا آنکه در زمان خدا بنده قصد بازگشت به ایران کرد . و بنا بدانچه در تاریخ و صاف آمده فخرالدین در راه دریا هنگام بازگشت به سال هفتصد و چهارده هجری درگذشت. در صورتیکه انتقال پایتخت هرموز در سال هفتصد و پانزده انجام گرفته باشد ناگزیر دوره فرمانروای دیگری بوده است.

پس سال تغییر محل و نقل پایتخت باید در موقعی صورت گرفته باشد که فخرالدین هنوز در ایران بوده و محتمل است که این انتقال پایتخت از هرموز به جرون و بنای هرموز جدید در

خلال سالهائی انجام گرفته باشد که هرموز و جرون میدان کشمکش میان خاندان طیبی مقاطعه دارخراج سواحل و اولادوبستگان محمودقلهائی و بخصوص ایازبنده ایشان قرارگرفته بود و با هرطغیان وتجاوزی اموال مردم در بندر و جزیره دستخوش یغما میشد. بنا به قوانینی این نقل مکان باید در حدود هفتصد هجری صورت گرفته باشد. انتقال بندرگاه عمومی از هرموز قدیم به هرموز جدید اعتبار جزیره کیش را که مدت سیصدسال متوالی مروارید خلیج فارس و دولتخانه محسوب میشد، برهم زد. چنانکه اشاره شد هرموز پیش از آنکه تغییر مکان بدهد پیش بندر کرمان شناخته میشد و حوادث آن به تاریخ کرمان مربوط میگردد ولی پس از آنکه بردهانه خلیج فارس مستولی گشت و جزیره کیش را از اهمیت فروافکند رفت و آمد و صدور و ورود کالاها در سواحل فارس و خوزستان و بین النهرین و بحرین هم بدان پیوسته شد. حوادث آن با تاریخ خلیج فارس و فارس مربوط شد.

کشمکشی که میان مقاطعه داران خراج فارس و بنادر با امرای این جزیره وجود داشته ناگزیر به همین جنبه اقتصادی جزیره بستگی پیدا میکرد. سرانجام امرای جزیره که گلوگاه خلیج فارس را در دست خود داشتند بررقیبان خود فیروز شدند و در عین اظهار تبعیت صوری نسبت به پادشاهان تاتار و ترکمان توانستند تابعیت خود را بر کلیه جزایر خلیج فارس و سواحل شمالی و شرقی جزیره العرب تحمیل کنند. سیادت دریائی فرمانروایان هرموز یا به اصطلاح نویسندگان عرب صده نهم جراوند، از گوشه شمال غربی خلیج فارس تا سواحل مالایار و باب المندب و سقوطبری و افریقای شرقی گسترده بود. دریانوردان خلیج فارس به استظهار قدرت دریائی حکام هرموز در این دوره دو بیست ساله بیش از همه آنچه در دوره های قدیم به تتبع و تمرین و تدوین و تعریف مسائل دریائی پرداخته بودند توفیق ترقی و تحقیق و عرض هنر پیدا کردند. بحرین و عمان در جنوب و مغرب، دو پایگاه نفوذ امرای هرموز در سواحل جنوبی و غربی خلیج فارس و در شمال شرقی جزیره العرب بود. بندر جلفار در محلی که اینک داس الخیمه وجود دارد، سرپل ارتباط میان جرون یا هرموز و عمانات بسته بود و دنباله راه جلفار به داخل عمان از کوه های حجر میگذشت و به خوردفکان و صحار و مسقط در ساحل اقیانوس هند منتهی میگردد. شهاب الدین احمد بن ماجد دریانوردی که آثار فکری او بهترین یادگار روزگار نفوذ جراوند در خلیجها و دریاهای منفرع از اقیانوس هند است از اصل شیمه ناحیه قطیف و مقیم جلفار بود، در سواحل افریقای شرقی که زیر نفوذ اقتصادی جراوند بود با واسکو دوگامای دریانورد پرتغالی رو به روشد و او را به کالیپکوت از ساحل غربی شبه جزیره هند رهبری کرد و در حقیقت هادی و راهنمای او در کشف راه تازه هند از جنوب افریقا به اروپا هم او بود پرتغالیها پس از کشف این راه ارتباط در صدد دست اندازی و بهره برداری از این راهیابی برآمدند و از جمله برای نظارت بر مرکز ارتباط دریائی خلیج فارس،

آلبوکرک را با شانزده کشتی مجهز به آسیا فرستادند و او در برابر بندر قلعهات که نخستین پایگاه خانوادگی ملوک هرموز بود لنگر افکند و پس از تحقیق و تفتیش موقعیت قلمرو تابع امرای هرمز، به مسقط رفت و آنجا را به باد غارت و تجاوز داد. درصهار و خودفدکان مردم را با امید و بیم دعوت به قبول اطاعت از حکومت پرتغال کرد و در سال ۹۱۴ توانست وزیر شاه کسمال هرموز را به قبول تابعیت پرتغال و پرداخت مبلغ خراجی که قبلاً به حکومت مرکزی ایران میپرداخت به پرتغال وادار سازد. این وضع قریب یک قرن در خلیج فارس امتداد یافت. پرتغالیها به بهانه سابقه تصرف ملوک هرموز بر سواحل و جزایر دیگر، دامنه این نفوذ را تا قطیف و بحرین و غالب جزایر مجاور ساحل ایران و برخی نقاط ساحلی این طرف پیش بردند. امامقلیخان پسر الله وردیخان بیگلربیگی فارس سرانجام پس از یک سلسله مبارزاتی که از ۱۰۱۰ تا ۱۰۲۸ هجری به طول انجامید بر ساخلو پرتغالی جزیره غلبه کرد و نشانه استعمار خارجی را از خلیج فارس و سواحل و جزایر خراجگزار قدیم هرموز که از پرتغالیها تبعیت میکردند برداشت.

پرتغالیها در آغاز سلطنت شاه عباس برای جلوگیری از تهیه وسایل حمله ایران و اعزام قوی از طرف لار به جزیره، در بیرون هرموز کناردریا در محلی که دیهی شهریویه نام وجود داشت، قلعه‌ای احداث نمودند و جمعی را به حراست آن معین کردند و چون این کار بدون کسب اجازه از والی لار صورت گرفته بود بر شاه عباس گران آمد و الله وردی خازر امامور و ایرانی آن و راندن آنان کرد.

این هرموزکناد دریا را در عالم آرا مینویسد که به بندر گمبرو مشهور است. امامقلیخان پس از مرگ پدر با همان سمت موروث، از انگلیسها که تازه به این دریا درآمده و رقیب پرتغالیها شده بودند با تنظیم شرایطی کمک بحری گرفت و از شیراز به ساحل دریای روبه روی جزیره آمد و در بندر گمبرو که پس از تصرف جزیره آن را به نام بندر عباسی موسوم کرد، اقامت گزید و بعد از یک اردو کشی موفق و تصرف جزیره به شیراز برگشت. این هرموزکناد دریا که در دوره تجاوز پرتغالیها بندر گمبرو نام گرفته بود با بندر هرموزکنه مسافتی فاصله داشته و با محل دیه شهریویه تطبیق میکرده است. با وجودیکه امامقلیخان گمبرو را به عباسی تبدیل کرد اروپائینی که بندر ورود و خروج آنها و صدور و ورود کالاهای ایشان همین بندر جدید بود در آثار و نوشته‌های خود همان بندر گمبرو را به کار میبردند در صورتهای مختلفی مانند گمبرون و گامبرو و گامبرون و گامرون که به اختلاف در زبانهای پرتغالی و اسپانیایی و هلندی و انگلیسی و فرانسوی به کار میرفت. وجه تسمیه این جزیره را برخی از کلمه جمبرو به معنی میگوواز حیث اشتقاق گرفته اند و احیاناً کسانی آنرا از گمرگ ترکی بیرون کشیده اند که خود کلمه ای مصحف از کمرچیای ایتالیایی بوده که در زبان یونانی جدید به کمرخی و کمرکی تبدیل شده و آنگاه

گمردگ صورت ترکی شده از کمركی یونانی جدید است.

لغت نویس معروف ترك شمس الدین سامی گمرك را به همین قسم که گفته شد تعریف و توجیه کرده است. برخی از فضلاى معاصر ترکیه را دیدم که نظر شمس الدین را جرح میکرد و او را از اصل کردی میسرمد که با طبیعت اصیل زبان ترکی دمساز نبوده و چنین مینداشت که این کلمه ره آورد ترکان غز و قواختائی از ترکستان به ایران بوده است. وقتی از او پرسیده شد که جذب و دفع یا ورود و صدور اشیاء به ترکستان از کدام سنت و قاعده باستانی ترکان پیروی میکرد؟ جوابی به این نکته نداشت که بدهد.

آنچه بیشتر به نظر قابل توجه میآید همانا تصور وجود رابطه‌ای میان نام جرون و گرون و گمرون یا جرون و گرون و گمرون است. استعمال کلمه بیرون هر موزدر کنار دریا در عالم آرا و به کاربردن هر موز در جای جرون، شبهه ترکیبی از گرون و برون را القا میکند به صورت «جرون برون» که با حذف يك را، از میانه برای تخفیف به صورت جونیرون و یا گونیرون در میآید.

قلب نون پیش از ب به صدای میم در زبان فارسی امری معهودست. در شبهه و دنبه و دنبك و سنبه و شکنبه بر همین منوال به جای نون در تلفظ عادی میم گفته میشود بنا بر این تبدیل گونیرون به گمرون از همین خاصیت لفظی برمیخیزد و حذف نون در زبانهای پرتغالی و اسپانیائی و ختم برضمة آخر کلمه مورد استعمال زیاد دارد. این امر گرچه از مرحله يك فرض و احتمال لغوی نمیگذرد اما قبول آن از چیزی که در باره میگو و باج راه گفته شده به ذهن نزدیکتر است. کلمه جرون بعد شامل همه قلمروی در ساحل فارس و کرمان میشد که از هر موز سابقه تبعیت اداری داشته‌اند و به صورت جروانات جمع بسته میشد که تا زمان قاجار به هم متداول بود و وجود نخلستان کوچکی در قشم به نام گام برون در فهرست ممیزی آصف الملك در ۱۳۳۳ قمری باز این حدس را میتواند تأیید کند که از کلمه جرون تبعیت میکرده است. ممکن است این تغییر لفظ جرون به گمرون پیش از دوران تجاوز پرتغالی و در لهجه محلی آنجا که نزدیک به لاری بوده صورت گرفته باشد و چون در زبان پرتغالی برای آن وجه اشتقاقی تصور نمیشد به ارتباط آن با جمبوه (میگو) نظر داده‌اند.

عجب است در دهانه شرقی خلیج فارس جزیره‌ای وجود دارد که با لفظ جر آغاز میشود و در آخرین نقطه غربی محاذی آن شهری بنام جرعاً بود که با جر آغاز میگردد و این نام در ادبیات یونانی صورت گرا داشته و در زبان عربی نزدیک به اسلام هجر شده بود که های حرف تعریف در اول آن جای داشت.

آیا این جر یا گرهجر و گرا و جرعاء، با جرجرون یادگاری از يك نکته مشترك مربوط به خلیج فارس نمیتواند باشد. که قبیله‌ای یا شپشی مشترکی را افساده میکرده است؟ مثلاً در زبان

فارسی محلی ما (زواره)، کلمه جربه ضم جیم به معنی آب داه یا آب بوی میآید که سیلابها کوهستانی در گذرگاه خود در زمین سخت حفر کرده اند.

اینک به ریشه کلمه هرموز و ترتیب املاي آن باید نظری افکند.

هرموز در کتابهای قدیم با واو نوشته و گفته میشد چنانکه حافظ شیرازی دریتی از قطعه معروف خود ضمن مقایسه میان ملک یحیی آل مظفر با تورانشاه هرموزی چنین میگوید:

شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد شاه یزدم دیدم مدحش گفتم و هیچم نداد؛

که اگر کلمه هرموز به صدای مو خوانده نشود وزن شعر مختل میشود.

شبهاتی که میان این کلمه با هرمز مخفف اهودامزدا در فارسی دری بوده این شبهه را القا کرده که هرموز هم باید بدون واو نوشته شود اما توجه به وجود ریشه موغ و موج در موغستان تابع هرموز قدیم و خرموج تابع فارس قرینه است بر اینکه موز و موغ و موج مفهوم دیگری را افاده میکرده و بعید نیست هرموز هم، مشتق از هود به معنی خور و گرداب باشد. در مورد موغ هم باید در نظر داشت که کلمه ای جدا از مغ است که در اصل باید مغ گفته شود زیرا مغ و مگت و مگوپد و معجوس و ماژازیک ریشه دیرینه گرفته شده که علی الظاهر نام دسته بزرگی از مادها بوده است. موبد فارسی دری تخفیفی از مگوپد و مغوبد است که پس از حذف گ یاغ به اعتبار حرکت همجنس صدای «او» از فتحه به ضمه گراییده است و آنگاه به مغ و مغان و مغانه و مغناک تلفظ بی اصل تازه ای داده است که با ماهیت لفظی آن سازش ندارد.

وجود کلمه موغ در برخی از مثلثهای محلی لار و بندرعباس به معنی خرما که وقتی شنیده ام نشان میدهد که موغ و موز و موج هر سه بایستی به معنی خرما بوده باشد و هرموز بندری بوده که در کنار خود دریا برای صدور خرما ساخته شده بود همانطور که هنوز نخلستان جلگه مجاور هرموز قدیم را موغستان یعنی خرماستان میگویند.

وجود لفظ موز در فارسی دری به معنی میوه ای شبیه به خرما ذهن را به ارتباط گونه ای میان موز و موغ و خرما متوجه میسازد. در اینصورت آیا نباید پذیرفت که کلمه خرما ی فارسی با هرموز و جوز موج خود رابطه لفظی مستقیمی داشته و با ارما و خرما در لهجه های زمان پهلوی هردو مشتق از یک ریشه مشترك قدیمتری بوده اند که بر ما مجهول است؟

نقش الله

رنگ سرخ و سیاه و سبز و سفید

نقش الله جاودان ماند

از حدیقه الحقیقه سنائی - قرن ششم

نگذارد فلك بتو جاوید

داده خود سپهر بیستاند